

# مناسبات یکسویه فرهنگی میان قدرتهای سلطه‌گر و جهان سوم

یدالله محمدی

عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

## چکیده

سلطه، رابطه‌ای نابرابر، یکسو و تحمیلی از سوی فرادست نسبت به فرودست است. سلطه و سلطه‌گری از قوه استخدام انسانی برخاسته است و سابقه‌ای به قدمت تاریخ بشریت دارد. روابط و مناسبات کشورهای قدرتمند و جهان سوم در قرون اخیر نیز از این قاعده مستثنی نیست. گونه‌های متنوع سلطه سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی بر جهان سوم تحمیل شده است. مبارزات طولانی و طاقت فرمای کشورهای جهان سوم، زمینه ساز تحصیل استقلال سیاسی آنان و امحای دوران استعمار کلاسیک گردید. به دنبال این وضعیت، دوران جدید استعمار (استعمار نوین) آغاز می‌شود که سلطه همه جانبه سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی خود را با شیوه‌های ظریفتر و دقیقتر بر جهان سوم اعمال می‌کند؛ به عبارتی چهره عربان و خشن سلطه سیاسی - نظامی دوران استعمار کلاسیک، جای خود را به چهره مخفی، ظریف و عمیق استعمار می‌دهد. در بین شکلهای مختلف شیوه‌های نفوذ استعمار، امروزه نفوذ و سلطه فرهنگی، جایگاه ویژه و خاصی دارد. این تحقیق با توجه به نقش و جایگاه فرهنگ در روابط و مناسبات کشورها به بررسی تعاملات فرهنگی کشورهای سلطه‌گر و جهان سوم پرداخته، و ضمن نشان دادن مراحل نفوذ و سلطه فرهنگی استعمار، جریان یکسویه ویرانگری و بی‌هویت‌سازی فرهنگی جهان سوم توسط قدرتهای سلطه‌گر بررسی شده است.

## فرهنگ، نقش و جایگاه آن

فرهنگ یکی از مهمترین عناصر تقریباً پایدار جوامع بشری است. در باب فرهنگ و مسائل فرهنگی بحثهای زیادی صورت گرفته، لیکن مباحث فرهنگی امروزه بیش از هر زمان دیگری توجه متفکران و اندیشمندان و جامعه شناسان را به خود معطوف داشته است. روابط و مناسبات انسانی در جوامع امروزی بیش از گذشته تحت تأثیر دیدگاه‌های فرهنگی قرار دارد؛ حتی نظریه پردازان «توسعه» کاملاً بر این باورند که «توسعه سیاسی» و «اقتصادی» جوامع بشری تا اندازه بسیار زیادی تحت تأثیر توسعه فرهنگی و تابعی از آن است. لذا این عده در بحث «توسعه و عقب ماندگی» کشورهای جهان از زاویه توسعه فرهنگی به تجزیه و تحلیل مسائل می‌پردازند.

به لحاظ نقش و جایگاه ویژه‌ای که فرهنگ در تعاملات و مناسبات انسانی دارد، امروزه مسائل فرهنگی هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌الملل مورد تأکید و توجه قرار گرفته است. مسائل فرهنگی نسبت به مسائل سیاسی، اقتصادی هر جامعه‌ای هم تأثیرپذیر و هم تأثیرگذار است. استراتژیست‌ها نیز در طراحی استراتژی ملی و حتی استراتژی نظامی کشورشان بر عنصر فرهنگ توجه خاص داشته‌اند و استراتژی فرهنگی را در کنار استراتژی نظامی و اقتصادی به عنوان یکی از زیر مجموعه‌های استراتژی ملی قرار می‌دهند. نهادها و مؤسساتی چون نهاد آموزش و پرورش، رسانه‌های گروهی و ارتباط جمعی و بنیادهای فرهنگی در کشورهای مختلف با پیشرفتهای فرهنگی و انتقال هنجارها و ارزشهای اجتماعی آن جوامع ارتباط تنگاتنگی دارند.

نکته قابل تأملی که به آن اشاره شد، همبستگی و آمیزشی است که بین ارگانهای مختلف جامعه وجود دارد یعنی پیوند و وابستگی ارگانهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی با بنیادهای فرهنگی آن جامعه امری غیرقابل انکار است؛ به عبارتی حتی سیاستگذارهای خارجی کشورها نمی‌تواند بدون توجه به افکار عمومی داخلی و باورها و ارزشهای مسلط فرهنگی آن جامعه تدوین گردد؛ برای مثال در کشوری مانند آمریکا، مؤسسه کارنگی، که یکی از بنیادهای فرهنگی و جاقفاده آن کشور است، کتابی با عنوان «بعد چهارم سیاست خارجی» منتشر کرده که نویسنده در این کتاب به دنبال این است تا

نشان دهد چگونه عنصر فرهنگ و فعالیتهای فرهنگی نقش تعیین کننده‌ای در سیاست خارجی آمریکا ایفا می‌کند. ارتباط تنگاتنگ فرهنگ و سیاست، که امری معقول و اجتناب ناپذیر است، باعث شده که بنیادهای مهم دیگری چون فورد، راکفلر و... نیز در طراحی استراتژی و خط‌مشی‌های سیاسی - فرهنگی آن کشور برای خود سهمی قائل شوند. این پیوند و همبستگی را «ادوارد برمن» اینگونه بیان می‌کند «از نفوذ یا نظارتی که بنیادها در امر تولید فرهنگی داشته اند بطور منظم در پیشبرد هدفهای سیاست خارجی ایالات متحده استفاده شده است».<sup>(۱)</sup>

در یک بررسی اجمالی طیف وسیعی از نگرشهای گوناگون نسبت به فرهنگ به چشم می‌خورد. عده‌ای مانند مارکسیستها نقش کم‌رنگی برای آن قائل شده‌اند و آن را «روینا» و تحت تأثیر اقتصاد و ابزار تولید (زیرینا) می‌دانند.

نظام سرمایه‌داری نیز در صدد گسترش و جهانی کردن فرهنگ لیبرالیستی خود است. در این نظام، فرهنگ لیبرالیستی جزء جدایی ناپذیر رقابت آزاد اقتصادی تلقی می‌شود. عده‌ای نیز نبرد تاریخ را نبرد فرهنگها<sup>(۲)</sup> می‌دانند. اسپینگلر جامعه شناس معروف آلمانی بحث بسیار جالبی درباره «فرهنگ» و «تمدن» و ارتباط تنگاتنگ این دو در جوامع بشری دارد. وی «فرهنگ» را مقدمه و پیش شرط «تمدن» دانسته، و ظهور و سقوط تمدنها را براساس بالندگی یا انحطاط فرهنگها ارزیابی کرده است. او به عنوان یکی از اندیشمندان برجسته و مغضوب غرب و به عنوان کسی که از درون خانه صحبت می‌کند، تمدن غرب را به علت انحطاط و فرسودگی فرهنگینش در سرایشی زوال و سقوط پیش بینی کرده است؛ آنچه به مزاج غرب خوش نمی‌آید.<sup>(۳)</sup>

طی سالهای دهه ۱۹۷۰ این شناخت در جهان سوم پدید آمد که فرهنگ و هویت فرهنگی در توسعه نقش مهمی ایفا می‌کند. کنفرانس سران کشورهای غیر متعهد در الجزیره در سال ۱۹۷۳ این بینش اساسی را به رسمیت شناخت. «رنه ماهو» دبیر کل سابق یونسکو در تعریفی که از توسعه در اولین کنفرانس سازمان ملل در سال ۱۹۶۳ درباره علم و تکنولوژی ارائه می‌دهد، می‌گوید: «توسعه زمانی تحقق می‌یابد که علم به فرهنگ تبدیل شود».

دکتر حسین عظیمی، اقتصاددان معروف ایرانی، توسعه اقتصادی کشورهای در حال تحول و توسعه نیافته کنونی را در گرو پنج دسته عوامل دانسته و اولین عامل این توسعه را عامل فرهنگی قلمداد کرده است. وی در این باره می‌نویسد که: «اول اینکه برای تحقق توسعه اقتصادی انسانهایی مورد نیازند که ذهن و نگرش آنها متحول شده باشد. اگر قرار است پایه‌های علمی و فنی تولید امروزی شوند، آدمهایی که قرار است این کار را متحقق سازند باید از وضعیت کنونی خود متحول شوند و ذهنیت مناسب را داشته باشند. در اینجا جنبه فرهنگی توسعه اقتصادی پیش می‌آید... پس فرهنگ پایه رفتار نهایی انسانی به شمار می‌رود و لذا بخش قابل توجهی از رفتار اقتصادی نیز بر این بنیان استوار است. از مطالب فوق چنین بر می‌آید که توسعه اقتصادی مستلزم انجام رفتارهای خاص و ویژه در زمینه‌های مختلف زندگی انسانی است به فرهنگ و باورهای فرهنگی وابستگی بسیار زیادی دارد. از اینجاست که به تمثیل درخت توسعه اقتصادی اشاره کردیم که ریشه این درخت همان باورهای فرهنگی است.»<sup>(۴)</sup>

نویسنده در نتیجه‌گیری نهایی از بحث خود، توسعه را تابعی از هویت مستقل فرهنگی می‌داند و یاد آور می‌شود: «نتیجه این بحث این می‌شود که توسعه اقتصادی الزاماً نیازمند هویت مستقل فرهنگی است. هیچ کشوری بدون داشتن هویت مستقل فرهنگی توسعه پیدا نکرده است. علت هم این است که اگر انسانها را از فرهنگ تهی کنید مثل درختی می‌شوند که ریشه‌اش قطع شده باشد. این درخت نمی‌تواند روی پا بایستد و ریشه جدید هم فوراً ایجاد نمی‌شود. پس وجود هویت مستقل فرهنگی برای توسعه اقتصادی لازم است.»<sup>(۵)</sup>

حضرت امام رحمة الله علیه به عنوان یکی از نخبگان سیاسی قرن بیستم و به عنوان نظریه پرداز و معمار انقلاب اسلامی، نقش و جایگاه برجسته ای برای عنصر فرهنگ قائل است حتی مبدأ خوشبختی یا بدبختی ملتها را در گرو آن دانسته، اصلاح جوامع بشری را مرهون آن می‌داند. برای درک اهمیت و جایگاه فرهنگ در جوامع انسانی از نظر امام (ره) به گوشه ای از نظریاتشان در ذیل اشاره می‌کنیم:

«بی شک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه‌ای دخالت اساسی

دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساساً فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد.»<sup>(۶)</sup>

«فرهنگ مبدأ همه خوشبختیها و بدبختیهای یک ملت است.»<sup>(۷)</sup>

«فرهنگ بزرگترین مؤسسه‌ای است که ملت را یا به تباهی می‌کشد و یا به اوج عظمت و قدرت می‌کشد.»<sup>(۸)</sup>

«رأس همه اصلاحات، اصلاح فرهنگ است.»<sup>(۹)</sup>

«فرهنگ اساس ملت است، اساس ملیت یک ملت است، اساس استقلال یک ملت است.»<sup>(۱۰)</sup>

«راه اصلاح یک مملکت، فرهنگ آن مملکت است. اصلاح باید از فرهنگ شروع شود... اگر فرهنگ درست بشود یک مملکت اصلاح می‌شود.»<sup>(۱۱)</sup>

«استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگ آن نشأت می‌گیرد و ساده اندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی استقلال در ابعاد دیگر یا یکی از آنها امکانپذیر است. بی جهت و من باب اتفاق نیست که هدف اصلی استعمارگران که در رأس تمام اهداف آنان است هجوم به فرهنگ جوامع زیر سلطه است.»<sup>(۱۲)</sup>

«اگر مشکلات فرهنگی و آموزشی به صورتی که مصالح کشور اقتضا می‌کند حل شود، دیگر مسائل به آسانی حل می‌گردد.»<sup>(۱۳)</sup>

## سلطه فرهنگی

پس از درک اهمیت فرهنگ و نقش و جایگاه آن در جوامع بشری و مناسبات انسانی، ضروری است به تعاملات و جریانات فرهنگی بین کشورها اجمالاً نظری بیفکنیم در بسیاری موارد، ماهیت این روابط، ناسالم، یکسویه و متکی بر سلطه بوده است. سلطه، رابطه‌ای نابرابر، ظالمانه و غیر انسانی «فرا دست و فرودست» است و ریشه در قوه استخدام انسانها دارد. شکلهای مختلف سلطه، سلطه سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی است. در قرن معاصر، چهره عریان سلطه نظامی و سیاسی را در روابط خشن و سرکوبگرانه کشورهای اروپایی با اکثر قریب به اتفاق کشورهای آسیایی، آفریقایی و

آمریکای لاتین می‌توان مشاهده کرد. کشورهای پرتغال، اسپانیا، بریتانیا و فرانسه پیش‌تاز روابط سلطه‌گرانه در دوران استعمار کلاسیک و کهن بوده‌اند. مبارزات طولانی، طاقت فرسا و خونینی از سوی کشورهای جهان سوم صورت پذیرفت تا توانستند به حضور سلطه‌گرانه بیگانگان در کشور خود پایان دهند و استقلال سیاسی کشور خود را بازیابند. اما این به معنای کسب استقلال کامل نبود، بلکه استعمار با درک موقعیت زمانی (بیداری ملتها) در قالب استعمار نو نفوذ و سلطه خود را بر کشورهای جهان سوم حفظ و تداوم بخشیدند؛ به عبارتی چهره عریان و خشن سلطه تلطیف شد و در قالبهای اقتصادی و نظامی ادامه یافت. اما چهره ظریفتر، ملایمتر و کارآمدتر سلطه، سلطه فرهنگی است. میشل اپل در ارتباط با جنبه‌های غیرمادی سلطه می‌نویسد که: «همانطور که سلطه می‌تواند مادی باشد می‌تواند عقیدتی نیز باشد (غیرمادی)، کنترل و اعمال حاکمیت معمولاً از افعال روزمره و تفکر نشأت می‌گیرد که مبانی کارهای روزانه ما را شکل می‌دهد و ما نباید سلطه را تنها به اعمال قدرت سیاسی و اقتصادی آشکار محدود سازیم.» (۱۴)

### کناکنشهای تاریخی فرهنگی ایران با فرهنگهای بیگانه

بعد از اشاره‌ای که به نمودهای مختلف سلطه و انواع آن کردیم و با توجه به نقش، اهمیت و جایگاه ویژه سلطه فرهنگی در بین انواع دیگر سلطه در روابط کشورهای فرادست و فرودست، برآنیم برخی موارد و مصداقهای تاریخی را برشماریم. در این راستا از نظر تاریخی به برخی موارد و فراز و نشیبها و رویاروییهای نظامی - فرهنگی بین ایران و کشورهای مختلف اشاره می‌کنیم:

در طی تاریخ گذشته، کشورمان، ایران درگیر پاره‌ای تهاجمات نظامی - فرهنگی از سوی قدرتهای هم عصر خود بود. لیکن آثار و پیامدهای این تهاجمات برای کشور ایران یکسان و مشابه نبوده است؛ به عبارتی آنچه در این رویا رویها نقش تعیین کننده‌ای داشته، عنصر فرهنگ است؛ بدین معنی که چنانچه اشغال نظامی کشور با برتری فرهنگ کشور مهاجم همراه نبود به تسلیم مهاجم و هضم شدن آن در کشور مورد تهاجم

نمی‌انجامید. برای روشن‌تر شدن مطلب به نمونه‌های از این تهاجمات و رویاروییها در تاریخ ایران اشاره می‌شود:

نخستین تهاجم از سوی اسکندر با قصد چیرگی سیاسی و نظامی آغاز گردید که مایه داد و ستد میان ایران و یونان شد. در این تهاجم اسکندر در پی آن نبود که یکسره یونانی بودن را جانشین ایرانی بودن کند زیرا یونانی بودن داعیه رسالت بشری نداشت و فرهنگ خود را فرهنگی والا و درخور یونانی بودن می‌دانست و نه به زعم خود سزاوار «بربران»؛ همچنانکه ایرانیان فرهنگ خود را از فرهنگ «انیران» (غیرایرانی) جدا می‌کردند و برتر می‌دانستند. بدین دلیل با تهاجم اسکندر، سلسله تاریخ و فرهنگ ایران از هم نگسست و یونانی مابی از حد دیار سلوکی و اشکانی و پرداختن به برخی نماهای آن فراتر نرفته، سرانجام عصبیت قومی ساسانی آن حداقل را هم زدود و میدان رشدی بدان نداد. (۱۵)

در تهاجم اعراب به ایران، وضعیت کاملاً فرق می‌کرد. این تهاجم اندیشه و فرهنگ ناب اسلامی را به دنبال خود به ارمنان آورد که رسالت و دعوتی تازه داشت و عرب و عجم و ترک و رومی نمی‌شناخت و خطابش انسان و سعادت‌مندی هر دو جهان او بود. لذا نظمی تازه را برای جهان طراحی می‌کرد. از این روی فرهنگ برتر اسلامی، که پیامهای الهی و انسانی بود، توانست تمامی هستی تاریخی و فرهنگی ما را از نو شکل بدهد، متحول کند. در این راستا حتی فردوسی با همه تأکیدی که بر زنده کردن فرهنگ ایرانی، ایرانی بودن و فرّکیانی داشت به خود می‌بالید که به «مهر علی و نبی» کهن شده است.

حمله سوم به ایران که حمله بزرگی بود و در بعد نظامی شکست ایران و تصرف آن را به دنبال داشت، حمله مغول بود. این تهاجم که با خشونت و خونریزی غیرقابل وصفی همراه بود با همه آثار ویرانگرش نتوانست بنیادها و میراث‌های چند قرنه فرهنگی ما را نابود سازد بلکه خود در موضع انفعال قرار گرفت و فرمانروایان مغول را به مسلمانانی مؤمن و پشتیبان فرهنگ، ادب، شعر و معماری اسلامی بدل کرد و دوران تازه‌ای از شکوفایی معماری، علم، تاریخ‌نویسی، نقاشی و غیره آغاز شد. چرا این تهاجمات و رویاروییها، نتایج فرهنگی متضاد و متفاوتی برای مهاجم و مورد تهاجم (ایران) به بار

آورد؟ جواب این است که جنگ ما با مغول بر روی زمین بود، اما جنگ اصلی ما با عرب در آسمان بود.<sup>(۱۶)</sup> مسلماً مشابه چنین تقابلات و تعاملات فرهنگی در تاریخ کشورهای مختلف جهان بطور کم و بیش به چشم می‌خورد. اما یک مورد قابل تأمل و مشترک در تاریخ سیاسی جهان وضعیت انفعالی و فرهنگی کشورهای جهان سوم در دوران معاصر در رویارویی با جهان غرب است؛ بدین معنی که در دوران معاصر تقریباً تمامی کشورهای جهان سوم و عقب مانده در برخورد و تماس فرهنگی با غرب، گرفتار وضعیت غربگرایی، غربزدگی و غربخواهی گردیده‌اند. کشور ایران نیز از این مقوله جدا نبوده است. جای تعجب است که کشوری که توانست بنیادهای فرهنگی خود را مقابل تهاجم اسکندر حفظ کند و خطر حمله مغول را از سر بگذراند و حکمرانان مغول را مجذوب خود سازد و به عنوان مسلمانان مؤمن پشتیبان اسلام و ارزشهای اسلامی در آورد، چگونه شد که در تماس با فرهنگ غربی تسلیم گردید. نویسنده اثر یاد شده (داریوش آشوری) یادآور می‌شود که یکی از شگفتیهای هجوم غرب به ما این است که در اینجا با سپاه و لشکر بر ما تاختند، بلکه ذره ذره و از زیر پوست در ما نفوذ کردند. وی ماهیت تمدن غرب را جدای از همه تمدنهای دیگر بر روی زمین می‌داند.

تاریخ کناکنش فکری ایران با غرب را برای بررسی برداشتهای ایرانیان از غرب، می‌توان به چهار دوره تقسیم نمود:

الف) از نخستین برخوردهای ایرانیان با غرب و غربیان تا انقلاب مشروطیت (غرب خواهی)

ب) از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا اوایل دهه ۵۰-۱۳۴۰ (غرب ستایی)

ج) از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران (غرب زدایی)

د) از تأسیس حکومت اسلامی به بعد (غرب شناسی)<sup>(۱۷)</sup>

این روند یعنی گرایش به غرب و حرکت از غرب خواهی تا مرحله غرب شناسی منحصر به ایران نیست و در بسیاری از کشورهای جهان سوم بیشتر در همان دو مرحله اولیه (غربگرایی و غرب ستایی) باقی مانده، و کمتر وارد مرحله غربزدایی و غرب شناسی گردیده‌اند،



بالعکس کشورهای استعمارگر، حرکت اولیه خود را برای استعمار جهان سوم از مرحله شناسایی آنان آغاز کرده‌اند؛ یعنی شرق‌شناسی، عرب‌شناسی، اسلام‌شناسی، ایران‌شناسی، هندشناسی، و... در ابتدای حرکت آنها قرار داشته است. برای درک عملکرد استعمار فرهنگی، مراحل، ماهیت آن و شیوه‌های نفوذ و سلطه فرهنگی به بررسی کنشهای استعمار نسبت به کشورهای فرودست می‌پردازیم.

### مراحل و کنشهای فرهنگی استعمار

اصولاً کنش استعمار در ارتباط با کشورهای ضعیف و جهان سوم با سلطه همراه بوده است. چنانکه قبلاً اشاره شد «سلطه»، پدیده‌ای چند بعدی است و شکلهای مختلف دارد. عریان‌ترین چهره آن، سلطه نظامی - سیاسی است که در دوران استعمار کلاسیک (مستقیم) مطرح بوده است، لیکن در دوران معاصر که کشورهای جهان سوم در نتیجه مبارزات طولانی و استقلال طلبانه، خود را از زیر یوغ و سلطه مستقیم استعمار نجات دادند دیگر وجه سلطه نظامی - سیاسی چندان موضوعیت ندارد. در عصر حاضر استعمار نو با به کارگیری شیوه‌های ظریفتر و دقیقتر به هدایت و کنترل رفتار کشورهای جهان سوم به گونه مطلوب خود می‌پردازد. لذا وجه سلطه به سلطه فرهنگی - سیاسی تغییر شکل داده است. تکمیل و انجام سلطه فرهنگی استعمار، طی مراحل سه‌گانه زیر صورت می‌گیرد:

#### ۱- مرحله شناخت

مقدمه و سرآغاز شروع استعمار بویژه استعمار فرهنگی در مرحله شناخت قرار دارد. صرف نظر از قضاوت ارزشی اقدام استعمار در «شناسایی همه جانبه کشورها» برای تحمیل سلطه فرهنگی خود منطقی و درست به نظر می‌رسد؛ به عبارت دیگر اعمال سلطه فرهنگی و حتی سیاسی و اقتصادی بدون شناخت ملتها یا ممکن نیست یا به سختی امکانپذیر است. از این روست که از اواخر قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ بازار شرق شناسی در اوج خود قرار داشت. مرحوم دکتر حمید عنایت، نویسنده و اندیشمند

معروف ایرانی معتقد بود که دوره شرق شناسی، دوره هجوم استعمار به شرق بود و در واقع، شرق شناسی در دامن استعمار پرورده شده است. یکی دیگر از استادان تاریخ اسلامی ایران در دانشگاه سرین می نویسد که تردیدی نیست که اروپاییان برای بهره برداری کامل از آسیا و آفریقا می بایستی کاملاً از خصوصیات این دو قاره اطلاع می یافتند. بدین گونه بازار شرق شناسی در قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ به منتهای گرمی خود رسید. در این حالت بسیاری از شرق شناسان، آلت مستقیم استعمار بوده اند. شرق شناسی<sup>(۱۸)</sup> در دانشگاه های غرب سنت دیرینه ای دارد لذا در جهت شناخت شرق می بینیم که نویسندگان غربی چنان آثار مستند و جامعی نوشته اند که در خود کشورهای شرقی جزء منابع و کتابهای معتبر مطرحند و محل رجوع آنان قرار می گیرد. بسیاری از روشنفکران و تحصیلکردگان ما از محضر همین استادان و آثار قلمی آنان در باب اقتصاد، فرهنگ، تاریخ، سیاست ایران و آثار آنان بهره گرفته و آن نوشته ها و گفته ها را مطلق و ابطال ناپذیر دانسته اند!

در طول چند قرن اخیر بسیاری از مستشرقان از ملیتهای مختلف درباره اسلام به بررسی پرداخته و کتابها و مقالات گوناگونی در مورد شناساندن تمدن و فرهنگ اسلامی به رشته تحریر در آورده اند؛ مانند نولدکه، سدیلو، برنارد شاو، سلدیو، بروکلمان، گولدزبره، لامنس، ژوزف ماک کاپ، ماسینیون، آلبرماله، آدام متز، گوستاولوبون، آرنولد توبین بی، سرتوماس آرنولد، ویل دورانت، فیلیپ حتی، گیورگیو، پطروسفشکی، جان برندرتنر، هنری جرج فارمر، مارتین ساوگریز، رینولدالین نیکلسون، کریستی، ماکس میرهوف، کریمرز، جان دیون پورت، بلاشه، شوایتز، شبروک ویلیام و...<sup>(۱۹)</sup> بسیاری از مستشرقان دیگر نیز هستند که به تفکیک در ارتباط با ایران، عرب، هند، بودا و بسیاری از کشورها و آیینهای دیگر، آثاری از خود همچون کتابها، سفرنامه، رساله و... تألیف کرده اند. در کنار مستشرقان، جهانگردان، مبلغان مذهبی، کشیشها، مأموران و محققانی به عنوان عوامل استعمار به کار گرفته می شدند. در استعمار مصر توسط فرانسه طی سالهای ۱۷۹۸-۱۸۰۱ با لشکرکشی ناپلئون، جمعی از مهندسان، پزشکان، باستانشناسان و متخصصان رشته های گوناگون راهی سرزمینهای فتح شده گردیدند تا در

زمینه مأموریت‌های فرهنگی، زمینه ساز استحاله فرهنگی در جامعه مصر گردند. (۲۰) برخی مورخان به این لشکر کشی جنبه فرهنگی - علمی می‌دهند چرا که در این سفر ۲۱ ریاضیدان، ۳ ستاره شناس، ۱۷ مهندس راه و ساختمان، ۲۲ متخصص چاپ، ۱۰ نویسنده و حتی یک موسیقی دان ناپلئون را همراهی می‌کرد. (۲۱) در ارتباط با ایران نیز جالب است بدانیم که از قرن ۱۶، که گسترش جویبهای غرب همراه با پیوند گسترده کشورهای اروپایی با مردم خاور زمین آغاز شد، شمار فراوانی از جهانگردان، بازرگانان حادثه‌جو و بلندپرواز، جغرافیدانان و دانشمندان کنجکاو به سوی کشورهای اسلامی از جمله ایران سرازیر شدند و از نزدیک اوضاع و احوال و ویژگیهای فرهنگی و اقتصادی این کشور را بررسی کردند. منابع موجود نمایانگر این است که تنها در نیمه دوم سده ۱۷، یکصد و چهل و هفت (۱۴۷) سفرنامه آن هم تنها به وسیله جهانگردان فرانسوی نوشته شد که پنجاه و دو (۵۲) دوره از آن سفرنامه‌ها درباره ایران بوده است. (۲۲)

نتیجه طبیعی و وضعی مجموعه تلاشهای یاد شده توسط استعمار در تحصیل شناسایی کشورهای جهان سوم، این بود که در پرتو این شناخت، شیوه‌های اعمال نفوذ و سلطه فرهنگی با سهولت بیشتری امکانپذیر می‌گردید؛ مثلاً در پرتو این شناخت بود که «کنت دوگوبینو» به مرشد و رئیس خود «دوتوکیل» نامه‌هایی نوشته و ضمن برشمردن اوصاف ایرانیان، راه استیلا بر قوم ایرانی را یادآور شده است. (۲۳)

گی‌روشه، جامعه شناس معروف غربی، در ارتباط با مرحله شناخت غرب از جوامع ابتدایی طی فاصله قرن ۱۷ تا قرن ۲۰، خود این مرحله را به سه دوره تقسیم کرده است و با به کارگیری عنوانهایی چون «مردم وحشی»، «ابتدایی» و نهایتاً «توسعه نیافته» این چنین می‌نویسد: «شناخت غرب از اقوام به اصطلاح «بی تمدن» را می‌توان در سه مرحله روشن کرد: در قرون شانزدهم و هفدهم، مردمی که اصطلاحاً وحشی نامیده می‌شدند کنجکاو و در عین حال تعصب مردم کشورهای غربی را برانگیخته بودند. آنها افسانه‌هایی را که شاهدان عینی از عادات و آداب عجیب آن مردم می‌گفتند و یا می‌نوشتند با ولع تمام می‌شنیدند یا می‌خواندند. کشورهای غربی به منظور افزایش اتباع کارآمد امپراتوری خود، در فکر غربی کردن و تغییر مذهب آنها به مذهب واقعی

(مسیحیت) بودند. در این مورد به عنوان مثال می‌توان از خلاصه نامه‌های لویی چهاردهم و کلبر به فرمانداران، مباشران و روحانیون فرانسه مثالهایی آورد که به آنها دستور داده شده است که به اصطلاح معمول آن زمان، سعی در فرانسوی کردن وحشیان نمایند و در نتیجه از آنها اتباعی شایسته و با تقوی بسازند!!، پس از آن در اواسط قرن هیجدهم معلوم شد اقداماتی که در جهت متمدن و مذهبی کردن این قوم خصوصاً در آمریکای لاتین انجام گرفته دچار شکست گردیده است و یا اینکه نسبت به آنچه پیش بینی شده بود نتایج بسیار اندکی در برداشته است. بالاخره در قرن نوزدهم نظریه‌های تکاملیون مورد تأیید قرار گرفت و مردم بتدریج این واقعیت را باور کردند که اقوام وحشی شواهد و نشانه‌های بازمانده از مراحل قبلی تکامل انسانی و اجتماعی هستند و بنابراین برای این قوم که در حاشیه گسترش فزاینده تمدن قرار گرفته بود از آن پس به جای اصطلاح وحشی، صفت ابتدایی به کار برده شد... ولی در قرن بیستم جوامع تحول نیافته، دیگر به عنوان اسناد تاریخ بشریت تلقی نمی‌گردیدند، بلکه آنها به صورت مسأله‌ای برای غرب درآمده بودند. «گرسنگی» و به عبارت دیگر شکاف بین کشورهای غنی و کشورهای فقیر یا کمتر توسعه یافته و بدین ترتیب فرهنگ اصطلاحات جدید پدیدار گشت و اکنون از اصطلاحاتی نظیر کشورهای «توسعه نیافته»، کشورهای «در حال توسعه»، «توسعه اقتصادی در ملل جوان» و «جهان سوم» صحبت می‌شود.» (۲۴)

## ۲- مرحله بی هویت سازی ملتها

مرحله بی هویت سازی ملتها، که به تعبیری مرادف از خود بیگانگی است، مرحله‌ای اساسی و در عین حال مشکل زا برای استعمار است، زیرا که هم شیوه‌های ظریف و دقیقی را می‌طلبد و هم واکنش، مقاومت و تعصب فرهنگی ملتها را همراه دارد؛ به عبارتی هر نوع کنش از سوی استعمار در ارتباط با تخریب فرهنگی و بی هویت سازی با واکنش منفی کشور مقابل همراه است. در این مرحله استعمار با استفاده از اطلاعات و داده‌های تحصیل شده در مرحله اول با تزریق احساس حقارت و خودکم بینی به ملتی، آن ملت را نسبت به فرهنگ، باورها و ارزشهای مسلط جامعه خودبدین، و خلأیی را در

فرهنگ و تعهدات کشور فرودست ایجاد می‌کند؛ به تعبیری دیگر اگر کشور فرودست در نتیجه تبلیغات منفی و القانات به این نکته برسد که یا از خود چیزی ندارد و یا اگر هم دارد بی‌ارزش و غیرمفید است در این صورت به خودی خود زمینه پذیرش فرهنگ بیگانه به عنوان فرهنگ برتر فراهم، و تقلید از فرهنگ و ارزشهای بیگانه به عنوان ارزش مطرح، و ارزشها و باورهای بومی به عنوان ضد ارزش پذیرفته می‌شود اما شیوه‌های استعمار برای بی‌هویت سازی کشورهای دیگر متعدد و گوناگون بوده است که در ذیل به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

### الف- تحقیر فرهنگی و باورداشتهای

اصولاً فرهنگ و باورهای مسلط هر جامعه جزء وجودی و جدا ناشدنی آن جامعه و ملت است که با دلبستگی تمام در زندگی، روابط و مناسبات انسانی خود با دیگران بدانها پایبند است. بدیهی است هر ضربه‌ای بر این اساس، زمینه ساز برهم خوردن تعادل آن فرهنگ و باورها می‌گردد. استعمار فرهنگی با تمسخر و زیر سؤال بردن حلقه‌های فرهنگی و بومی هر ملت در پی تغییر رفتار آن ملت و تحمیل کنش مورد نظر خود است. در این راستا از موسیقی، نقاشی، تاریخ، هنر، سیاست، فرهنگ، اقتصاد گرفته تا خصائل پسندیده انسانی آن ملت را مورد نفی و انکار قرار می‌دهد و به باد ناسزا می‌گیرد. آلبرمی در کتاب معروف خود چهره‌استعمارگر و استعمارزده، چگونگی برخورد فرهنگ سلطه‌گر با فرهنگ بومی را چنین بیان می‌کند: «به استعمار زده گفته‌اند که موسیقی‌اش مانند ناله گربه است و نقاشی هنرمندانه‌اش چون آب دهان، گرچه همین موسیقی او را بیش از قطعات ظریف فرنگی به شور می‌آورد و بردنش می‌نشیند و گرچه هماهنگی رنگهای زنده و نیمه مست همین نقاشیها به نگاه او جان می‌بخشد.» (۲۵)

استعمار در جهت مسخ اجباری استعمار زده و بی‌هویت سازی او از این حد فراتر می‌رود؛ حتی ارزشهای انسانی غیرقابل انکار ملتی را نفی می‌کند و وارونه جلوه می‌دهد و از طریق شیوه نفی و انکار به قلب حقایق می‌پردازد. نویسنده یاد شده در این باره می‌نویسد که: «این روش در اول یک رشته نفی را شامل می‌گردد؛ استعمار زده «چنین

نیست»، «چنان نیست»، هرگز به عنوان فردی مثبت در نظر گرفته نمی‌شود و اگر هم جنبه مثبتی در او باشد باز این صفت «اهدایی» از نوعی واماندگی روانی یا اخلاقی سرچشمه می‌گیرد؛ مثلاً میهمان نوازی عربها که به سختی می‌توان صفتی منفی نامید اگر خوب بررسی کنیم می‌بینیم که ستایشگر این صفت بیشتر جهانگردان و اروپاییان رهگذرند نه استعمارگران و اروپاییان مقیم. زیرا اروپایی به محض اینکه مستقر شد همه ارتباطها را قطع می‌کند و به سنگربندی می‌پردازد و رنگهای نقاشی را تغییر می‌دهد و در رنگ آمیزی جدید خود چهره استعمار زده را حسود، گوشه نشین، انحصارطلب و خرافاتی جلوه‌گر می‌سازد؛ حال تکلیف میهمان چه می‌شود؟ در اینجا چون استعمارگر یارای انکارش را ندارد، کدورتها و عواقب این میهمان نوازیها را یاد آور می‌شود. به نظر او میهمان دوستی استعمار زده حاکی از غیر مسئول بودن و ولخرجی اوست و نشاندهنده عدم حس پیش بینی اوست.» (۲۶)

در ایران در مقطع تاریخی پیش از انقلاب اسلامی، امریکاییها با تحقیر فرهنگ، ارزشها و باورهای مسلط ملت ایران و تصریح بر واژه‌هایی چون «وحشی» و «حق توحش» و... مترصد بی‌هویت سازی فرهنگی ایران و تخریب فرهنگی کشورمان بودند. در این راستا توانستند عنصر شوم کاپتالاسیون را، که به لحاظ حقوقی و انسانی اوج تحقیر ملتی است بر کشورمان تحمیل کنند. مارک. جی. گازیوروسکی نویسنده آمریکایی پس از بررسی زمینه‌های مختلف سلطه آمریکا بر ایران در بعد فرهنگی به این روابط ناسالم، یکسویه و تحمیلی اشاره می‌کند و تلاشهای آمریکا را در غربی ساختن ایران این گونه یاد آور می‌شود که: «همچنین دو کشور (ایران و آمریکا) در زمینه‌های گوناگون مبادلات و روابط فرهنگی با همدیگر همکاری می‌کردند، مانند مبادله دانشجو و هنرمند و پیوندهای نزدیک رسانه‌های دو کشور. براساس این مبادلات، هزاران آمریکایی روانه ایران شدند که امور غربی ساختن ایران را به اجرا درآوردند و این امر سبب شد که بسیاری از ایرانیان به میزان نزدیکی روابط ایران - آمریکا پی ببرند.» (۲۷)

## ب- ایجاد انقطاع تاریخی

تاریخ هر ملتی پیوند دهنده و وضعیت حال با گذشته آن ملت است. بدیهی است که حال و آینده هر ملتی به نوعی مرتبط و تحت تأثیر تازین گذشته اوست. هویت فرهنگی هر ملتی کاملاً تحت تأثیر هویت تاریخی اوست و باورهای مسلط و اعتقادی امروزی او ریشه در تاریخ گذشته اش دارد. در تاریخ هر ملت، نشیب و فرازهای زیادی وجود دارد که درس دهنده و عبرت آموز است. بر همین مبناست که عده‌ای تاریخ را «چراغ راه آینده» تعبیر کرده‌اند. آگاهی و اطلاع از تاریخ، هدایتگر حرکت ملتی به سوی آینده است. در نقطه مقابل انقطاع تاریخی وجود دارد که در آن، فرد یا جامعه و ملتی از پیشینه تاریخی، افتخارات ملی و نشیب و فرازهای گذشته خود بی‌خبر است و برای فرهنگ و تمدن خود اصالتی قائل نیست.

از آنجا که «تاریخ» و «فرهنگ» هر ملت دو جزء جدا ناشدنی و انفکاک ناپذیر از یکدیگرند از دست دادن هویت تاریخی یا «انقطاع تاریخی» به مثابه از دست رفتن هویت فرهنگی و «انقطاع فرهنگی» آن ملت است. استعمار فرهنگی بادرک اهمیت نقش تاریخ به عنوان نقطه عطفی در سرنوشت هر ملت و درجه همبستگی تاریخ و فرهنگ، سعی در تغییر، تحقیر و تحریف تاریخ ملتها داشته است تا از این رهگذر با سهولت بیشتری بتواند سلطه فرهنگی خود را اعمال کند. به نظر مرحوم دکتر شریعتی یکی از شگردهای استعمار در کشورهای جهان سومی که دارای تمدن و فرهنگ درخشانی بودند این بود که به آنها بقبولاند که دارای تمدن و پیشینه درخشان و پویایی نبوده‌اند و ارتباط نسل حاضر را از تاریخش قطع کرد و چنان در این کار موفق شد که مردم متجدد این جوامع با گذشته خویش دیگر تماسی نداشتند.<sup>(۲۸)</sup>

استعمار فرهنگی در تلاش برای ایجاد انقطاع فرهنگی در کشورهای مسلمان به تبلیغ تاریخ ملی، غیراسلامی و غیربایبندنده پرداخته و سعی در امحای تاریخ پوینده آنان کرده است. از این روی در ایران، تاریخ شاهنشاهی و تمدن هخامنشی و ساسانی، در مصر تاریخ و تمدن فراعنه در ترکیه تمدن تورانی، در جهان عرب، تاریخ عرب جاهلی را تبلیغ کرده است. قوام نکرومه از برخورد و تلاش استعمار در امحای تاریخ گذشته آفریقا به

تلخی این گونه یاد می‌کند: «به ما اجازه نمی‌دادند تاریخ آفریقای گذشته خودمان را بیاموزیم و زمان حالی هم برای ما قایل نبودند و به این ترتیب معلوم نبود آتیه‌ای هم برایمان وجود داشته باشد، به ما می‌آموختند که فرهنگ و سنن خود را چیزی ابتدایی و بربری تلقی نماییم و آنچه به ما تعلیم می‌دادند، کتابهای درسی انگلیسی بود که در آنها از تاریخ، جغرافیا، نحوه زندگی، عادات، ایده‌ها و آب و هوای انگلستان بحث شده بود و بسیاری از آنها از سال ۱۸۹۵ به بعد مورد تجدید نظر قرار نگرفته بود.» (۲۹)

### ج- سست کردن باورهای اعتقادی

استعمار با درک تعصب اعتقادی هر ملت به فرهنگ و باورهای مسلط آن جامعه با توسل به ایجاد شبهات و تشکیک نسبت به برخی مسائل، آن ملت را به بی تفاوتی و بیزاری از فرهنگ بومی خود می‌کشاند. ایجاد شبهه‌هایی مانند اینکه اسلام، دین شمشیر و خشونت است!! (بدون توجه و تأکید بر بعد رأفت و گذشت اسلامی) یا اسلام دین ۱۴۰۰ سال پیش است و با مظاهر علم، پیشرفت، تمدن و تکنولوژی همسویی ندارد!! و اسلامگرایی به مثابه بنیادگرایی!! و... همه در همین راستا مطرح است. یقیناً بیان و طرح چنین مسائلی، خارج از حب و بغض نیست و تلاش در جهت سست کردن ارزشهای مسلط آن جوامع است و گرنه کمتر دین، مرام و مکتب سیاسی - اعتقادی است که به اندازه اسلام بر فراگیری علم و وجوب آن در جامعه مسلمین تأکید داشته باشد. آیات و روایات متعددی وجود دارد که بر منزلت علم، عالم و فراگیرنده آن تأکید دارد که در این مقال جای بحث آن نیست. طراح اسلام به عنوان دین شمشیر و خشونت نیز تلاش در همین راستاست؛ چرا که اسلام دین رأفت و رحمت است و تنها در موقعیتی خاص آن هم با دسته‌ای خاص از کفار، که به عنوان کفار حربی مطرح هستند و سر جنگ با مسلمین دارند، جنگ و جهاد مطرح می‌شود. لذا طراح این مسائل و بزرگنمایی و کوچک نمایی مسائل، حرکتی هدفدار بوده که مهمترین آن ایجاد شک و شبهه و سست کردن اعتقادات مسلمانان نسبت به اصول و ارزشهایشان است که نتیجه طبیعی آن انحطاط، پراکندگی و تفرقه در جهان اسلام و بهره برداری استعمار فرهنگی است. کشیشی



فرانسوی به نام شاتالیه در ضمیمه مجله تبلیغات خصوصی به نام *Monde Musul Man* (جهان اسلام) این گونه می‌گوید: «با سست شدن عقاید مسلمانان نسبت به اسلام الزاماً پراکندگی و انحطاط فرا می‌رسد و همین که ضعف و انحطاط و پراکندگی در سراسر جهان اسلام روی داد، روح مذهبی مسلمانان بکلی ریشه کن خواهد شد و دیگر به هیچ وجه نخواهند توانست به شکل تازه ای عرض وجود کنند.»<sup>(۳۰)</sup>

### د- تغییر خط و زبان

وجه دیگری از عملکرد و شیوه‌های نفوذ فرهنگی استعمار، تلاش در تغییر و خط و زبان کشورهای عقب مانده بوده است. به لحاظ تاریخی تلاش و عملکرد استعمار را در زمینه تغییر خط و زبان در بسیاری از کشورهای جهان سوم مانند هند، الجزایر، پاکستان، بنگلادش، ایران، ترکیه و بسیاری از کشورهای افریقایی می‌توان مشاهده کرد که در بعضی از این کشورها توانست به هدفهای خود برسد.

تغییر خط و زبان ملتها دقیقاً وجه دیگری از وجوه ایجاد انقطاع تاریخی و فرهنگی است که استعمار بطور جدی در برنامه کاری خود قرار داده بود؛ چرا که خط و زبان، خود دو ابزار ارتباطی مردم این جوامع با گذشته‌های تاریخی و میراث فرهنگی آنان است. لذا با تغییر خط و زبان، کشورهای بومی ارتباط با گذشته شان به آسانی قطع می‌گردید. از سوی دیگر جایگزین کردن زبان و خط لاتین، خود زمینه ساز آشنایی با باورها و ارزشها مسلط استعماری و انتقال فرهنگ کشور استعمارگر است. در ترکیه از جمله اولین اقدامات آتاتورک، جایگزینی الفبای لاتین به جای الفبای فارسی بود. در ایران نیز تلاشهای زیادی برای تغییر خط فارسی به لاتین صورت گرفت. افرادی چون میرزافتحعلی ملکم آخوندزاده، میرزاملکی خان، میرزا یوسف خان مستشارالدوله و طالب اوف جنجالهای وسیعی را در این راستا به راه انداختند، حتی انجمنی به نام «انجمن تغییر خط» تشکیل دادند.<sup>(۳۱)</sup>

بعد از انگلستان، کشور فرانسه نیز تلاشهای مجدانه ای را برای تغییر خط و زبان کشورهای مستعمره خود به عمل آورد تا زبان فرانسه را در کشورهای شمال آفریقا

ترویج کند و با سهولت بیشتری اهداف سلطه‌گرانه خود را تحقق بخشد. در سال ۱۹۶۶ کمیته زبان فرانسه تأسیس شد که دارای ۱۸ عضو بود و تحت نظر مستقیم فرانسه کار می‌کرد. این سیاست بعد از استقلال مراکش نیز جریان داشت «برین هاتر» در این باره یاد آور شده است:

«در سال ۱۹۸۵ زبان آموزشی در دبستان و دبیرستان به عربی و فرانسه بود به گونه ای که در سالهای اولیه دبستان زبان، عربی است، لیکن در مراحل بعدی زبان فرانسه تدریس می‌شود، همچنین در پاره‌ای از رشته‌های علمی، زبان فرانسه زبان آموزشی است.»<sup>(۳۲)</sup>

### ۳- مرحله تحکیم سلطه فرهنگی

پيامد طبیعی و نتیجه وضعی بی هویت سازی فرهنگی کشور استعمار زده، خود زمینه ساز ایجاد خلأ فرهنگی است و این خلأ توسط فرهنگ برتر، که استعمار معتقد بدان و مبلغ آن است پرمی‌گردد؛ به عبارتی وقتی ملتی برتری فرهنگ استعمار فرودست بودن فرهنگ خود را پذیرفت به خودی خود ارزشها را در فرهنگ استعماری و ضد ارزشها را در فرهنگ بومی خود می‌بیند و مروج فرهنگ استعماری و استعمار فرهنگی می‌گردد. در این راستا پرورش تحصیلکردگان وابسته و روشنفکران شیفته فرهنگ و تمدن استعماری در مقبولیت عام بخشیدن به ارزشهای بیگانه نقش مهمی را ایفا می‌کند. وجود این قشر تحصیلکرده و شیفته از دو جهت حائز اهمیت است، از یک سو حلقه واسط و رابط بین مردم و استعمار هستند و استعمار بطور غیرمستقیم اراده و خواست خود را از این طریق به توده مردم و جامعه اعمال می‌کند، چنانکه «مکوالی» طراح سیستم آموزشی هند معتقد بود که: «باید سعی کنیم طبقه ای را به وجود آوریم که بین ما و میلیونها افرادی که بر آنها حکومت می‌کنیم ارتباط فکری برقرار کند.»<sup>(۳۳)</sup> از سوی دیگر تحصیلکردگان و روشنفکران بومی وابسته و شیفته به فرهنگ استعماری بهتر از هر گروه و جریان دیگر توانایی توجیه تجددگرایی و مبارزه با سنت‌گرایی و فرهنگ سنتی را در بین توده مردم دارند. پژوهشگر و جامعه‌شناس چینی تبار مالزیایی به

نام «دوجون - چی یین» یک پیش شرط برای اقتباس تکنولوژی غربی قرار داد و آن این است که فرهنگ و ارزشهای سنتی باید غربی یا نوین (مدرنیزه) گردند. به قول این نویسنده روشنفکران آسیایی برای به وجود آوردن شباهت یا صورت ظاهری غرب در آسیا شدیداً به فرهنگ و ارزشهای دیرینه خود حمله می‌کنند. از نظر آنها، نهادها و ساختارهای سنتی سد راه نوگرایی (مدرنیزاسیون) هستند.<sup>(۳۴)</sup> در کشور خودمان افرادی مانند میرزا ملکم خان و تقی زاده به عنوان پیشتازان این حرکت جلوتر از دیگران قرار دارند. ملکم خان در اخذ تمدن غربی راه و روشی را تبلیغ می‌کرد که بر چهار اصل مبتنی بود: ۱) جهانشمولی تمدن غربی (۲) لزوم انقطاع از گذشته (۳) تشبیه یا اقتباس (۴) لزوم خودداری از ابداع.<sup>(۳۵)</sup> شیفتگی وی به غرب تا آنجا بود که «تأکید بر اخذ تمدن غربی بدون تصرف ایرانی» داشت. تقی زاده در افراط و تندروی نسبت به تقلید و ستایش از غرب شاید از میرزا ملکم نیز جلوتر بود، تا جایی که او اعتراف به این تندرویها داشت. وی صراحتاً عنوان کرد که: «اینجانب در تحریر و تشویق به اخذ تمدن مغربی در ایران پیشقدم بوده‌ام و چنانکه اغلب می‌دانند اولین نارنجک تسلیم به تمدن فرنگی را در چهل سال قبل بی‌پروا انداختم که با مقتضیات و اوضاع آن زمان شاید تندروی شمرده می‌شد.»<sup>(۳۶)</sup>

همگام با این اقدامات، استعمار فرهنگی در جهت تحکیم سلطه خود، اقدام به تبلیغ بعضی مرامها و ایسمها کرد که از جهاتی از جاذبیت خاصی در بین اقشار جوان، روشنفکر و تحصیلکرده برخوردار است. نتیجه طبیعی این ایسمها، زدودن اندک ارزشها و باورهای باقیمانده بومی در جامعه و تغلیظ فرهنگ تجدد و استعماری است. لذا ترویج مکاتبی چون نیهلیسم (پوچ گرایی)، بوتیلیتاریسم (اصالت فایده)، سکولاریسم (جدایی دین از سیاست)، لیبرالیسم (آزادیهای لجام گسیخته فعالیت‌های اقتصادی سرمایه داری)، فرویدیسم (بی‌بندوباری اخلاقی و آزادیهای جنسی)، تبلیغ مسیحیت و... در این مرحله مطرح می‌شود.

استعمار در این مرحله توانست با ویرانگری فرهنگ بومی، فرهنگ استعماری خود را برای توده‌ها جا اندازد و نقش اساسی در هدایت فکری جامعه داشته باشد. از این

روی رفتار و کنش استعمارزده با رفتار و کنش استعمارگر هماهنگ و همسوست. هریسون، نویسنده معروف انگلیسی در ارتباط با رسوخ فرهنگ استعماری به درون کشور استعمار زده می‌گوید: «بردگان به سرزمین خود در غرب آفریقا باز می‌گشتند و نخستین موج غربزدگی را با خود به همراه می‌آوردند. در هوای خشک و گرم آفریقا کت و شلوار پشمی سیاه می‌پوشیدند و یقه‌های خود را آهار می‌زدند.»<sup>(۳۷)</sup>

در مواردی کشور استعمارگر - که اینک توانسته فرهنگ خود را فرهنگ مسلط، برتر و پر جاذبه ارائه دهد - از میان افراد بومی با شرایط بسیار دشوار در صدد گزینش شهروندانی برآمده است. فرانسه، کشور استعمارگری که در شمال آفریقا بشدت در پی مسخ فرهنگی کشورهای بومی و جایگزینی فرهنگ خود بود، از جمله کشورهای است که از این مشی پیروی کرده است؛ چنانکه اشاره می‌شود: «از دید فرانسه، فرهنگ توده مردم به صورت سنتی خود باقی مانده بود و لازم به نظر می‌رسید که مطابق با شرایط جدید تغییر یابد و این تغییر مطابق با نیازها و اهداف فرهنگی نیز باشد. هدف آن بود تا فرهنگ مردم در فرهنگ غالب فرانسوی حل شود. لذا برای اینکه آنها به عنوان شهروند فرانسوی محسوب شوند شرایطی قرار داده بود از جمله «قبول شدن در امتحان زبان فرانسوی»، «مسیحی شدن» و «پذیرش آداب و سنن فرانسه.»<sup>(۳۸)</sup>

### تکنولوژی، مقوم سلطه فرهنگی

امروزه پیشرفتهای فزاینده و حیرت انگیز علم و تکنولوژی، بسیاری از مشکلات و نیازمندیهای بشریت را پاسخ گفته، لیکن این پیشرفتهای تکنولوژیک آثار و پیامدهای منفی طبیعی خود را بر جوامع بشری تحمیل کرده است. در این راستا بسیاری از نویسندگان و اندیشمندان نسبت به پیامدهای منفی و وضعی تکنولوژی در جوامع بشری هشدار داده‌اند. مار کوزه در کتاب معروف خود «انسان تک ساحتی» بر عنصر اسارت بشریت در چنگال تکنولوژی و از خود بیگانگی انسانها مطالب قابل تأملی مطرح کرده است. هابرماس، گرامشی و بسیاری از جامعه شناسان غربی نیز در این راستا مطالب مشابه و شنیدنی مطرح ساخته‌اند. لیکن بیان دیدگاه‌های آنان از حوصله این مقاله خارج

است. نتیجه اینکه صرف نظر از نگرشهای انتقادی مختلف در بعد فرهنگی نیز تکنولوژی یکسویه و انحصارگرایانه عمل نموده و در خدمت نظام سلطه قرار گرفته است. وجود شبکه‌های ارتباطی، سیستمهای پیشرفته ماهواره ای و مخابراتی، تلکس، رسانه‌های جمعی و مطبوعاتی و... نه تنها به حفظ هویت فرهنگی - اجتماعی کشورهای جهان سوم کمکی نکرده بلکه به عنوان اهرمی قدرتمند در هضم و تحلیل خرده فرهنگها عمل کرده است. هزینه‌های گزاف و سرسام آوری که صرف تبلیغات و پخش برنامه‌های فرهنگی از طریق ماهواره‌ها، مخابرات، رسانه‌های گروهی و مطبوعاتی صورت می‌گیرد، همه در راستای تحکیم سلطه فرهنگی قدرتهای بزرگ است.

گسترش فراینده سیستمهای ارتباطی به همراه خود، پدیده تبلیغات را در برداشته است؛ به عبارتی تکنولوژی ارتباطات و انحصاری بودن آن به پیدایش «امپریالیسم تبلیغی» منجر شده است که جریان یکسویه اطلاعات را به نفع کشورهای دارنده تکنولوژی رقم می‌زند. این جریان یکطرفه و نامتعادل بر مردم کشورهای در حال توسعه تأثیرات خطرناکی دارد زیرا مردم این کشورها به دلیل نداشتن و یا ناکافی بودن محصولات فرهنگی داخلی متناسب با فرهنگشان و فراوانی محصولات فرهنگی غرب کاملاً به وسائل ارتباط جمعی و تولیدات غربی وابسته می‌گردند. شکاف عمیق با مصرف اطلاعات و داده‌های غربی پر می‌شود. کانونهای خبری امپریالیسم با بهره‌گیری از جامعه شناسان، روانشناسان برجسته و نیروهای متخصص دیگر و پیامهای دقیقاً کارشناسانه، مرزهای فرهنگی کشورهای جهان سوم را نشانه رفته، آرمانها و ارزشهای مورد نظر خود را جایگزین ارزشها و باورهای اعتقادی کشورهای عقب نگه داشته شده می‌کنند. نکته قابل تأمل این است که این جریان اطلاعاتی نامتعادل و نامتوازن، که بالاترین هستی کشورهای جهان سوم یعنی هویت فرهنگی آنان را هدف قرار داده با بیان عبارات «حق به جانب» و «بشردوستانه ای» چهره سلطه‌گرانه خود را پنهان کرده است؛ مثلاً عباراتی چون «جریان آزاد اطلاعات» میان کشورها، «آگاهی ملتها» و «حق آزادانه دریافت و انتقال اطلاعات» عملی برای تزریق شیوه زندگی و فرهنگ و ارزشهای غربی به کشورهای جهان سوم است. جهان صنعتی و کشورهای قدرتمند در مسیر ترویج شیوه‌های زندگی و

فرهنگ خود به غیر از به کارگیری بنیادهای متعدد و هزینه‌های سرسام آور به گونه‌ای افزایش یافته از مطبوعات، رادیو و تلویزیون، سینما، تلکس، خبرگزاریها و ماهواره‌های مخابراتی خودبهره برداری می‌کنند؛ مثلاً در ارتباط با آمریکا آمارهایی به شرح زیر وجود دارد:

مطبوعات: ۱۷۶۱ روزنامه (روزانه) و ۱۰۱۰۰ روزنامه (غیر یومیه) شامل ۵۹۰ مجله که یکشنبه‌ها در تیراژ ۶۰۰،۶۶۴،۴۹ نسخه پخش می‌شود. توزیع کلی ۶۵،۵۱۰،۰۰۰ روزنامه.

رادیو: تعداد دستگاه‌های فرستنده ۴۳۰۶ دستگاه بر روی امواج بلند و متوسط ۶۱ دستگاه بر روی امواج کوتاه و تعداد دستگاه‌های گیرنده ۳۵۴،۰۰۰،۰۰۰ که فعلاً از آنان استفاده می‌شود.

تلویزیون: دستگاه‌های فرستنده ۳۶۹۵ دستگاه و دستگاه‌های گیرنده ۹۸،۶۰۰،۰۰۰ که فعلاً مورد استفاده قرار می‌گیرد. سینما: تعداد ۱۴۳۰۰ سالن ثابت سینما.

خبرگزاریها: خبرگزاری آسوشیتدپرس (A.P.) که بیش از ده هزار عضو در ۱۰۷ کشور جهان دارد و خبرگزاری یونایتدپرس که فعالیتهای خود را در ۱۱۴ کشور جهان توسط ده هزار کارمند در ۲۳۸ دفتر انجام می‌دهد. این خبرگزاری روزانه ۴/۵ میلیون کلمه مخابره می‌کند که بعضی از آنها به ۴۸ زبان ترجمه می‌شود.<sup>(۳۹)</sup> در ارتباط با خبرگزاری آسوشیتدپرس این خبرگزاری با پخش روزانه ۱۷ میلیون کلمه خبر، مهمترین مرکز خبری ایالات، متحده آمریکا و جهان به شمار می‌رود. این آژانس بامشارکت و همکاری روزنامه‌های مختلف آمریکا در سال ۱۸۴۸ تأسیس شد و اکنون به ۸۴ درصد از کل نشریات سرویس می‌دهد. تعداد کارکنان آسوشیتدپرس ۲۹۲۰ نفر و شامل ۱۵۸۰ روزنامه نگار و عکاس در سراسر جهان و نیز ۵۰۰ نفر کارگر امور ارتباطات می‌شود. بطور کلی ۴/۵ خبرهای بین‌المللی مطبوعات کشورهای جهان سوم از طریق خبرگزاریهای بزرگ غربی کسب می‌شود. چهار خبرگزاری بزرگ کشورهای امپریالیستی ۸۵ درصد کل جریان اطلاعات جهان را تحت تسلط دارند. در بین کشورهای کنترل‌کننده اطلاعات و هدایتگر فکری و فرهنگی به سمت و سوی خاص، آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان

مطرح هستند که در بین این مجموعه کشورها نقش آشکار و برتر را در کنترل فرهنگ جهان سوم، آمریکا داراست. برژنیسکی، استراتژیست معروف آمریکایی به توانمندی آمریکا در بعد تبلیغاتی و فرهنگی چنین اشاره دارد: «آمریکا، سخن پراکنیهای، جهانی اندیشه‌ها و احساسات جهانی و امور آموزشی جهان را تحت سیطره خود دارد. در حال حاضر بیش از پانصد هزار دانشجوی خارجی که نزدیک به دویست هزار نفر آنها آسیایی هستند در ایالات متحده تحصیل می‌کنند و این رقم چندین برابر تعداد دانشجویان خارجی در هریک از دیگر کشورهاست. پیش بینی شده است که بیش از ۸۰ درصد انتقال و پردازش داده‌ها از آمریکا نشأت می‌گیرد و بیش از ۵۰ درصد فیلمهای جهانی و حتی بیش از این دو مورد سریالهای تلویزیونی محصول شرکتهای آمریکایی است. از نظر گسترش برنامه‌های تلویزیونی هیچ کشوری را یارای رقابت ولو وضعیت با ایالات متحده آمریکا نیست. در سالهای اخیر، انگلستان و فرانسه با اینکه از قدیم الایام جاذبه‌های فرهنگی - جهانی داشته‌اند امروزه در مقام دوم قرار گرفته اند و فروش محصولات فرهنگی و هنری آنها کمتر از ۱۵ درصد مجموع محصولات صادراتی آمریکا بوده است. از این رو هریک از کشورهای جهان تحت تأثیر (و به رغم بعضی آلوده) تصاویر و برنامه‌های تلویزیونی آمریکا قرار گرفته است. پیامد این وضع اتهامات جهانی است مبنی بر اینکه امپریالیسم فرهنگی آمریکا، فرهنگ ملی سایر کشورها را تهدید می‌کند...» (۴۰)

## یادداشتها

- ۱- برمن، ادوارد، کنترل فرهنگ، ترجمه حمید الیاسی، (تهران، نشرنی، ۱۳۶۸)، ص ۱۷
- ۲- پژوهنده، محمد حسین، مقاله تقابل فرهنگها و تهاجم فرهنگی فصلنامه اندیشه حوزه، سال دوم، ش ۶، پاییز ۷۵.
- ۳- برای اطاع بیشتر رجوع کنید به: اشپینگلر، اسولد، فلسفه سیاست؛ چهره عربان دمکراسی، مترجم هدایت الله فروهر (تهران، نشر نظر، ۱۳۶۹)
- ۴- آتورلیویچی و دیگران، جهان در آستانه قرن بیست و یکم، ترجمه علی اسدی، (تهران، سازمان انتشارات و

- آموزش انقلاب اسلامی)، ۱۳۶۷، ص ۱۴۸
- ۵- دکتر عظیمی حسین، مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران، ص ۱۸۱-۱۷۴
- ۶- همان منبع ص ۱۸۸
- ۷- صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۶۰
- ۸- همان منبع، ج ۱، ص ۲۷۳
- ۹- همان منبع، ج ۶، ص ۲۵۲
- ۱۰- همان منبع، ج ۱۰، ص ۵۵
- ۱۱- همان منبع، ج ۶، ص ۴۰
- ۱۲- همان منبع، ج ۱، ص ۹۷
- ۱۳- همان منبع، ج ۱۵، ص ۱۶
- 14- Michael W. Apple, Ideology and curriculum (London, Rutledge and Kegan Paul, 1979), P123.
- ۱۵- برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به: آشوری، داریوش، ماو مدرنیت، تهران انتشارات طلوع آزادی، ۱۳۶۷.
- ۱۶- همان منبع
- ۱۷- دکتر رجایی، فرهنگ، مقاله مروری بر برداشتهای ایرانیان از غرب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۴۷، ص ۴۸-۴۷
- ۱۸- جاودان، محمدعلی، استعمار فرهنگی، (تهران، سازمان تبلیغات اسلامی)، ۱۳۵۸، ص ۲۶
- ۱۹- قربانی، زین العابدین، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۶۵) ص ۴۴۵-۴۳۴
- ۲۰- لوتسکی، تاریخ عرب در قرون جدید، ترجمه پرویز بابایی، ص ۷۱
- ۲۱- دکتر بهنام، جمشید، (تهران، نشر و پژوهش فرزاد ۱۳۷۵)، ص ۱۲
- ۲۲- دکتر حائری، عبدالهادی، نخستین رویارویی‌های اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن یور ژوآزی غرب، (تهران، امیرکبیر ۱۳۶۷) ص ۱۱۱
- ۲۳- دکتر داوری، رضا، وضع کنونی تفکر در ایران، (تهران، سروش، ۱۳۷۵)، ص ۶۵
- ۲۴- گی روشه، تغییرات اجتماعی، ترجمه دکتر منصور وثوقی، (تهران، انتشارات نی، ۱۳۶۸)، ص ۲۰۲
- ۲۵- صمی، آبر، چهره استعمارگر و استعمارزده، ترجمه هما ناطق، (تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی



- ۱۳۴۹)، ص ۱۴۶
- ۲۶- همان، ص ۱۰۲
- ۲۷- گازیوروسکی، مارک، جی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه (تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱) ص ۴۱۱
- ۲۸- شریعتی، علی، مجموعه آثار ص ۱۰۷-۱۱۴
- ۲۹- نکرومه، قوام، افریقا باید متحد گردد، ترجمه محمد توکل، (تهران، مروارید، ۱۳۵۶)، ص ۹۷
- ۳۰- نظری، مرتضی، بررسی شیوه‌های تبلیغاتی مسیحیت علیه اسلام، (تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱) ص ۱۸۴
- ۳۱- همان منبع، ص ۱۸۵
- 32- Brain , Hunter , The Statesman's Year book , (London, macmillan press, L.t.d.1991-92), P: 885
- ۳۳- دکتر شیخی، محمد، جامعه شناسی جهان سوم، (تهران انتشارات اشرافی، ۱۳۶۹) ص ۱۶۰
- ۳۴- همان منبع، ص ۱۵۸
- ۳۵- نراقی، احسان، غربت غرب
- ۳۶- تقی زاده، سیدحسین، «اخذ تمدن خارجی» یغما، ش ۵۹ سال ۱۳۳۹، ص ۴۱۹
- ۳۷- دکتر شیخی، محمد، جامعه شناسی جهان سوم، (تهران، انتشارات اشرافی، ۱۳۶۹)، ص ۱۵۸
- 38- Olanyam , Richard , African history and culture , (London , Longman Nigeria, L.t.d. , 1982) P: 82
- ۳۹- دکتر العوبنی، محمدعلی، امپریالیسم تبلیغی یا تبلیغات بین المللی، ترجمه محمد سپهری (تهران، نشر سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۶۹) ص ۲۲۲-۲۳۱
- ۴۰- برژنيسکی - زیبگنیو، خارج از کنترل، ترجمه دکتر عبدالرحیم نوه ابراهیم (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲)، ص ۱۱۰





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی